علیه تفرقه، علیه تحریف
برای اتحاد، برای حقیقت

مسئول کمیسیون خلق‌های سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - ماشاالله سلیمی

مطلبی تحت عنوان «دادن امتیاز نفت بی‌سر و صدا قانونی شد» به نقل از: پارس پژواک در شماره ۳۰۰ تشریه کار درج شده بود که قضاوت‌هایی در مورد تاریخ گذشته آذربایجان و نیز ایران داشت. دور از واقعیت و در مواردی تحریف واقعیت.

در مطلب نشریه پارس پژواک می‌خوانیم: «در دوران جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی ارتش‌های شوروی، بریتانیا و آمریکا، مردم، گروهی از دولتمردان و نمایندگان مجلس شورای ملی ایران، برابر درخواست امتیاز نفت از سوی آمریکا، بریتانیا و شوروی با چنگ و دندان مخالفت کردند. روس‌ها با حمایت بریتانیا برای کسب امتیاز نفت، حتی دست به ایجاد فرقه دمکرات و تجزیه آذربایجان زدند. اما هشیاری و ایستادگی مردم ایران، گروهی از دولتمردان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی (؟!) با وجود اشغال ایران نتوانستند به گرفتن امتیاز نفت موفق شوند».

در همین چند سطر فوق متاسفانه هم تحریف صورت گرفته و هم راه و روشی ستوده شده است که کشور ما را به این روز فلاکتبار انداخته است. پیام اصلی نوشته را می‌توان به شرح زیر ترجمه و خلاصه کرد:

۱ - اشغال ایران از سوی قوای متفقین برای گرفتن امتیاز نفت بوده است، نه استفاده از راه‌های ارتباطی آن در جنگ علیه آلمان هیتلری که رضا شاه سنگ آن را به سینه می‌زد.

۲ - جنبش ملی آذربایجان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان ایران ساخته و پرداخته روس‌ها بوده است.

۳ - در این رابطه قوام‌السلطنه و سایر مدافعین نظام استبدادی بدون این که نامی از آن‌ها برده شود، دولتمردانی قلمداد شده‌اند که با چنگ و دندان از منافع ملی ایران دفاع نموده‌اند.

۴ - سرکوب جنبش حق‌طلبانه مردم آذربایجان ایران توسط ارتش محمد رضا شاه مستبد را نتیجه هشیاری مردم دانسته و آن را ستوده است. و پیشاپیش تکلیف خود را با هر گونه جنبش ملی روشن کرده و سرنوشت مشابهی را برایش رقم زده‌است. گرچه در نوشته فوق نشریه پارس پژواک هیچ دلیل تاریخی برای اثبات ادعاهای مطرح‌شده ذکر نگردیده، در زیر سعی می‌شود با ذکر فاکت‌ها و اسناد تاریخی، غیرواقعی و نیز تفرقه‌افکنانه‌بودن مضامین گنجانده شده در آن اثبات شود.

* * *

۱ - چرا ایران در دوران جنگ دوم جهانی اشغال شد؟

نویسنده مطلب شاید از این تئوری تبعیت کرده است از آنجا که مردم ایران «حافظه تاریخی» ندارند و گذشته را زود فراموش می‌کنند، خواسته در مورد تاریخ نه چندان دور کشورمان هرچه در چنته ناسیونال شوینیست خویش داشته، گشاخانه بیرون ریزد و به خورد خلایق دهد.

قبل از این که رضا شاه با حمایت آخرنیز ادعای به نام سید ضیاءالدین که امروزه در عامل انگلیسی‌بودن به دشواری می‌توان شک کرد (۱) کودتا نموده و قدرت را به دست گیرد، دولت نوپیاد اتحاد جماهیر شوروی با وجود سیاست خصمانه وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت، خطاب به دولت و ملت ایران مجددا اعلام نمود که: «از کلیه امتیازنامه‌ها و مزایایی که در ایران کسب کرده صرف نظر می‌نماید». در عین حال افزود: «تمام ایران و تاسیسات متعلق به سرمایه‌داران و دولت تزاری را در ایران به ملت ایران واگذار می‌کند».

از جمله این امتیازها قرارداد ۱۹۱۵ بود که ایران به دو منطقه نفوذ و یک منطقه بی‌طرف (جنوب تحت نفوذ انگلیسی‌ها و شمال تحت نفوذ روس‌ها) تقسیم شده بود. اگر بر این قرارداد معاهده ۱۹۱۹ دوره وثوق‌الدوله را نیز اضافه کنیم که خوشبختانه در همان موقع به خشم و نیز حرکات اعتراضی مردم میهن‌مان روبرو گشت. آن وقت است که اهمیت سرنوشت‌ساز این اعلامیه دولت شوروی در مورد چندتکه‌شدن ایران روشن می‌گردد.

و این نکته‌ای است که متاسفانه بسیاری از ناسیونالیست‌های خاک‌پرست و برخی چپ‌های قدیمی واقعیت‌گرا، از درک آن غافل هستند.

الغای یک‌جانبه این قراردادها از سوی دولت شوروی اولین شانس تاریخی مردم ایران بعد از انقلاب مشروطیت بود که بتواند از دست سیاست استعماری بیگانگان رهایی یافته و خود بر سرنوشت خویش حاکم گردد. متاسفانه سیر تاریخ بر این روال پیش نرفت و کودتای سوم اسفند بر بستر وضعیت داخلی کشور و با حمایت انگلیس توسط رضاخان میرپنج صورت گرفت. مجددا کشور ما در حیطه نفوذ سیاست‌های استعمارگرانه انگلیس باقی ماند.

رضاخان که با شعار جمهوری به میدان آمده بود، به زودی با پشت‌پازدن به شعار خویش به قلع و قمع مخالفین، از ادی‌خواهان و وطن‌پرستان پرداخته. بعد از اندک مدتی خویشتن را شاه ایران اعلام داشت. بدین ترتیب آتاتورک با پای‌بندی به جمهوریت، ترکیه نوین را بنیان نهاد و رضا شاه با نفی جمهوریت بر بقای سنت باستانی ایران باستان پای فشرد و کشور ما بار دیگر در مسیر دیکتاتوری گام نهاد.

قدرت سیاسی و نظامی بلامنازع رضاخان، به‌زودی از وی که قزاقی بیش نبود، یک ملاک و سرمایه‌دار بزرگ ساخت.

رضاخان به دلایل گوناگون و از جمله روحیه به شدت نظامی‌گری و نیز آریاگرایانه خویش به تدریج از ولی‌نعمت خویش یعنی انگلیسی دور شده و هرچه بیشتر خویش را به دولت فاشیستی آلمان هیتلری نزدیکتر ساخت و رابطه سیاسی و اقتصادی مستحکمی با این کشور برقرار نمود، به طوری که در آستانه سال ۱۳۱۹ شمسی مطابق با ۱۹۴۱ میلادی سهم آلمان در تجارت خارجی ایران بالغ بر ۴۵/۵ تا ۴۸ درصد گردید.

همین گرایش نیرومند رضا خان و دولت وی به آلمان هیتلری بود که زمینه‌ساز اشغال ایران توسط قوای متفقین گشت. زیرا این گرایش مانع از این گشت که سیاست بی‌طرفی اعلام‌شده از طرف ایران طوری اجرا گردد تا مانع ورود قوای متفقین به ایران گردد.

هیات حاکمه ایران از یک طرف با درخواست استفاده از راه‌های ارتباطی ایران توسط متفقین مخالفت نمود و از سوی دیگر به تامین مایحتاج آلمانی‌ها (پشم، پنبه، برنج از عمده‌ترین این مایحتاج بودند) پرداخته و روز به روز بر تعداد کارشناسان آلمانی در ایران افزود.

این مسائل و نیز ضرورت استفاده از راه‌های ارتباطی ایران در جنگ علیه فاشیزم، متفین را بر آن داشت که با مراجعه به دولت ایران در درجه اول خواهان خروج چهارپنجم آلمانی‌های مقیم ایران از کشورمان گردند. که متاسفانه دولت وقت بدون توجه به شرایط بین‌المللی و نیز نادیده‌گرفتن توان نظامی کشور پاسخی به مدت ضد متافع ملی به شرح زیر داد: ایران «نظر به سیاست بی‌طرفی دقیقی که پیش گرفته و از لحاظ این که می‌خواهد به عهد و پیمان خود با آلمان وفادار بماند. نمی‌توان به این تقاضای غیر عادی تن در دهد» (اسناد وزارت خارجه آمریکا - یست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۶. از گزارش ویسانت سفیر آمریکا در انگلستان) در ادامه این سیاست هیات حاکمه ایران به آخرین یادداشت دولت شوروی و انگلیس نیز که طی آن تاکیدکرده بودند. نقشه‌ای علیه تمامیت ارضی و یا حاکمیت ایران ندارند و در عین حال حاضرند جای خالی متخصصین آلمانی را با کارشناسان اتباع دیگر کشورها پر کنند. بی‌توجهی نموده توسط محمد ساعد سفیر وقت ایران در مسکو، اعلام داشت: «تقاضای گستاخانه دولت‌های انگلستان و شوروی در مورد خروج آلمانی‌ها اکیدا مردود است» و در مورد عبور نیرو و تجهیزات متفقین از کشور نیز اعلام گردید «دولت ایران به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که قوای نظامی از کشورش عبور کند» (همان منبع صفحات ۲۱۸ و ۲۲۰) و چنین بود که زمینه اشغال کشور فراهم گشت و قوای شوروی و انگلیس علیرغم و جز رجز خوانی ارتش رضاخانی در اندک مدتی وارد خاک ایران گشته و آن را تسخیر کردند.

۲ - خاستگاه و مختصات جنبش ملی آذربایجان ایران!

برخلاف ادعای مطلب نقل‌شده از «پارس پژواک» جنبش مردمی آذربایجان تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان در درون جامعه ما جوشیده و شکل گرفت.

از مهمترین مختصات این جنبش می‌توان به موارد زیر تاکید کرد:

الف: در حقیقت این جنبش در مختصات سراسری ایران ادامه مبارزه ناتمام مردم ایران در راه آزادی و در مختصه ملی (محلی) ادامه مبارزه ناتمام مردم آذربایجان در راه احقاق حقوق ملی خویش در انقلاب مشروطیت بود.

ب: خیزش مردم آذربایجان ادامه مبارزه ناتمام تجدد علیه سنت‌گرایی در دوره یادشده بود.

ج - این جنبش در عین حال خصلت ضدفئودالی داشت و دارای جنبه‌های قوی عدالت‌جویانه بود.

برای اولین بار در ایران رهبران روشن‌بین انقلاب مشروطیت که به طور عمده در انجمن ایالتی تبریز و نیز مجلس اول (شورای ملی) جمع شده بودند با توجه به ملیت‌های گوناگون ساکن در ایران به حل مساله ملی برای پایدارنمودن امر دمکراسی اهتمام جدی ورزیده و با تنظیم موادی به صورت متمم قانون اساسی و تصویب آن در مجلس اول شورای ملی، گام بلند و ارزشمندی را در جهت احقاق حقوق ملیت‌های تحت ستم برداشتند. بدین ترتیب اصول ۲۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ و ۹۳ قانون اساسی به تصویب مجلس رسید که متاسفانه از مجلس دوم به بعد به بوته فراموشی سپرده شد.

گرچه اصطلاح فدرالیسم در آن دوره مورد استفاده قرار نگرفت و این امر به یک معنا طبیعی نیز بود. زیرا رهبران انقلاب مشروطه به شاه مشروطه اعتقاد داشتند.

نه به شیوه دیگر اداره جامعه. اما اگر این پنج اصل متمم قانون اساسی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، متوجه خواهیم شد که رهبران انقلاب در آن دوره عملا از مشروطیت، مضمون یک جامعه فدرالیستی را در نظر داشته‌اند. بی‌فایده نخواهد بود اگر سه اصول از این ۵ اصل را زیر نقل نماییم:

اصل ۳۹ متمم قانون اساسی: منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می‌شود.

اصل ۹۱:

اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظام‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲:

انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت نامه در اصلاحات راجع به منافع عامه دارند با رعایت قوانین.

متاسفانه سرنوشت این اصول نیز مانند سرنوشت انقلاب مشروطیت گشت. مقامات نیروی مانند جامعه تحت هدایت محمدعلی‌میرزا و بعدتر دیکتاتوری رضا شاه، مانع از دستور قرارگرفتن اصول فوق جهت جراگشت.

در دوره رضا شاه نه تنها اصول فوق و نیز سایر اصول قانون اساسی به فراموشی سپرده شد، بلکه سیاستی درست ضد آن اصول در پیش گرفته شد که حاصلی جز ایجاد تفرقه در بین ملیت‌های ساکن ایران نداشت.

رضا خان و دار و دستاش در زمینه سرکوب خواست‌های مناطق ملی و بویژه آذربایجان هر چه در توان داشتند انجام دادند. گر این که آن‌ها می‌خواستند انتقام سرنگونی خاندان قاجار و بخصوص محمدعلی‌میرزا را از مردم مستقر و مبارز آذربایجان بگیرند. عبدالله مستوفی استاندار وقت آذربایجان سرشماری در تبریز را «...شماری» می‌نامید و محسنی رئیس فرهنگ این استان برای کسی که ترکی حرف می‌زند مجازات سنگینی تعیین کرده بود. گرچه آذربایجان خود به غله نیاز مبرمی داشت. اما محصولات غذایی تولیدشده در این استان به زور شمشیر با نازلترین قیمت خریداری و به استان مرکزی ارسال می‌گشت. فئودال‌ها، تحت حمایت دولت مرکزی دهقانان را به بیگاری کشیده و از تجاوز به مال و جان و ناموس مردم این خطه کوچکترین ابایی نداشتند. تحت چنین زمینه‌های عینی و ذهنی بود که اشغال ایران رخ داد و دیکتاتوری رضا خان از هم پاشید و آزادی نسبی در کشور برقرار گشت.

فرقه دموکرات آذربایجان محصول این شرایط عینی و ذهنی بود. و خواسته‌های جز تحقق خواست دیرین مردم خطه آذربایجان و سعادت تمامی ایرانیان نداشت. فرقه دموکرات آذربایجان از بدو تاسیس خود بر اجرای قانون اساسی در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی تاکید داشت.

روزنامه آذربایجان تحت عنوان «نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان» چنین نوشت: «... ایران وقتی آباد و خوشبخت و دارای وحدت ملی حقیقی خواهد شد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطابق نص صریح قانون اساسی تشکیل یابد و مردم اختیاردار خانه خود گردند» (آذربایجان شماره ۲ مورخه ۱۳۲۴/۶/۱۷)

متاسفانه گرچه از تصویب اصول مورد درخواست مردم آذربایجان و حزب آن نزدیک به یک صد سال می‌گذرد، ما هنوز در اول راه هستیم و صدافسوس هنوز هم که هنوز است بسیاری از روشنفکران جامعه ما، دارای موضع شوینیستی بوده و هرگونه اندیشه و حرکتی را که در راستای حل دموکراتیک مساله ملی باشد، تجزیه‌طلبی دانسته و عملا با سرکوب‌گران هم‌نوا و هم‌جبهه می‌گردند.

از این گونه روشنفکران باید پرسید: آیا به این موضوع فکر کرده‌اید که چرا هر وقت دیکتاتوری‌ها در ایران فروریخته، جنبش‌های ملی به سرعت شکل می‌گیرند و مبارزاتشان جهت احقاق حقوق ملی خویش گسترش پیدا می‌کند؟... ادامه دارد.

پاورقی:

۱ - آقای علی دشتی در روزنامه شفق سرخ در مورد سید ضیاءالدین چنین می‌نویسد:

«در این که سید ضیاءالدین یک وقتی حامی سیاست روس و پس از آن مدافع سیاست انگلیس بوده... هیچ جای شبهه نیست...

سید ضیاءالدین برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ نوشت: «وثوق‌الدوله خدایت خیر دهد». آقای علی دشتی در نوشته خود می‌افزاید «به عقیده من ابدا شبهه و تردیدی در این مساله نیست که سید ضیاءالدین قبل از کودتا منفور افکار عمومی و احرار وصلی و منور الفکرهای پاکدامن بوده است.

هم‌چنانکه شبهه ندارد از اول کابینه وثوق‌الدوله تا زمانی که خودش رئیس‌الوزرا شد. یکی از آنگلوفیل‌های فعال بوده است...» (شفق سرخ - شماره ۱۳۷ - به قلم علی دشتی - نقل از کتاب «گذشته چراغ راه آینده».

مصاحبه با محقق کُرد

ادامه از صفحه ۸

بلکه حتی بدون مجوز قانونی حکم دستگیری او را صادر می‌کنند. در اینجا فرق فاحش بین مدعیان دمکراسی در حرف و در عمل بخوبی دیده می‌شود.

○ به نظر شما جهت بازسازی مناطق ملی که تحت تاثیر حکومتهای شوینیستی هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عقب‌مانده هستند، چه اقداماتی ضروری است؟

● نخستین قدم بهره‌برداری از منابع طبیعی و بکارگیری آن در جهت ایجاد امکانات اقتصادی از جمله ایجاد ساختمانها و راههای ارتباطی و بهبودبخشیدن به وضع کشاورزی و ایجاد صنایع و تکنولوژی مدرن و تقویت‌بخشیدن به صنایع دستی و امکانات زندگی و به کارگماردن افراد بومی است. که این اقدامات زمینه را برای بازسازی این مناطق فراهم می‌آورد. دومین قدم ایجاد مدارس و مکانهای آموزشی تا سطح دانشگاه و ایجاد سیستم بهداشتی و امکانات تفریحی برای جذب نیروی متخصص بومی به سرزمین خویش و سهیم‌نمودن آنان در بازسازی منطقه است. اینها آن نکات گرهی هستند که باید به آنان توجه جدی بشود. در پایان برای آگاهی هموطنانی که اغلب آمارهای نادرست و کاملا بی‌اساس و اشتباه در باره خلقهای ایران دیده و خوانده‌اند. نسبت و ترکیب این ملیتها را به شرح زیر می‌آورم. قبل از این کار باید عرض کنم که این موضوع نه فقط برای نیروها و سازمانهای مترقی، بلکه حتی برای محافظه‌کاران نیز واضح و روشن است که ایران سرزمینی کثیرالملله است. یعنی در آن در کنار حدود ۴۷ فارس حدود ۲۸ آذربایجانی، حدود ۱۷ کرد، حدود ۳ بلوچ، حدود ۲ ترکمن، حدود ۳ عرب و چندین هزار نفر از اقلیتهای مذهبی (یهودی و ارمنی) کشور شصت و چند میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند. قابل ذکر است. اگر در مقابل ارقام «واژه حدود» بکار گرفته شده به این دلیل است که دیکتاتورهای حاکم بر ایران هیچگاه رسما آمار دقیقی از خلقهای غیر فارس ارائه نداده‌اند.

بعنوان آخرین جمله باید عرض کنم که کردستان در ایران فقط استان شناخته‌شده کردستان نیست بلکه شامل چهار استان کردنشین ایران، یعنی استانهای آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاهان و ایلام است که جمعا وسعتی برابر با ۱۲۴۰۰۰ کیلومتر مربع دارد و جمعیتی حدود ده و نیم میلیون نفر کرد در ایران زندگی می‌کنند. حالا امکان دارد پرسیده شود، اگر آمار و ارقام درستی تا کنون از طرف دیکتاتورهای حاکم ارائه نشده پس بنده این آمارهارا از کجا آورده‌ام؟ پرسش بسیار درست و بجائی خواهد بود. به همین دلیل پاسخی عرض می‌کنم که امیدوارم قانع‌کننده باشد. بنده فقط بخاطر این حق‌کشی‌ها در رابطه با آمارهای ناقص و متضاد اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن منطقه خاورمیانه، بخشی از کتابم (یکسال حکومت خودمختار در کردستان ایران) را اختصاص دادم به آمار و ارقام منتشرشده در صد سال گذشته (۱۸۸۸ تا ۱۹۸۸ میلادی).

استفاده از تضادگوئی‌های آماری رژیمهای حاکم و رشد جمعیت خلقهای مختلف و پیش از همه ارقام و آمارهائی که محققان و مامورین خارجی که دهها سال در منطقه زیسته و تحقیق کرده‌اند را مبنای کار قرار داده‌ام. بعلاوه اینها. آنچه که به مردم‌کُرد مربوط می‌شود از شمارش شهرها و دهکده‌های کردنشین و آمارهای تخمینی تعداد کردهای مقیم آن مناطق نیز برای ارائه این ارقام کمک گرفته شده است.

○ در حالیکه امروزه مسئله جهانی‌شدن (گلوبالیزاسیون) مطرح است، آیا پرداختن به مسئله ملیتها دیگر ضرورتی دارد و آیا ارتباطی بین این دو دیده می‌شود؟

● اتفاقا با مطرح‌شدن این سیستم نو، برای نمونه اتحاد کشورهای اروپائی و غیره، هرچه بیشتر طرح مسئله ملی را می‌طلبد. این دو مقوله نه اینکه در تضاد نیستند بلکه مکمل هم‌اند و ضروریست. اینجا بنده می‌پرسم: مگر اتحاد اقتصادی اروپا به شیوه زندگی ملیتها از نظر فرهنگی و زبانی تغییری داده است؟ مسلما نه. در نهایت تمام اروپا اگر هم در هم ادغام شوند، سیستمی همانند کانتونهای کشور سویس در سطح بسیار بزرگتری تشکیل خواهد شد. همانگونه که خلقهای اروپا دارای زبان و مذهب و تا حدودی رسم و رسومات متفاوت هستند ولی از نظر اقتصادی و اجتماعی بهم نزدیک شده و در حال اتحاد با هم می‌باشند. این مسئله هم می‌تواند در مورد، مثلا کشورهای خاور میانه که دارای منافع مشترکند، عملی عاقلانه خواهد بود و هیچگونه لطمه‌ای نیز به فرهنگ خلقها وارد نمی‌آورد. تنها نیاز ما به آگاهی بحق خود و حقوق دیگران است و بس. در این بحث بارها به آن اشاره شده که یکی از شرایط همزیستی مسالمت‌آمیز و اتحاد نیروهای وسیع‌تر در جوامع مختلف، احترام‌نهادن به حقوق دیگران است.